

انواع، علل و پیامدهای خشونتهای خانوادگی در ولایت هرات

نویسنده: پوهنمل علی احمد کاوه

چکیده

خشونت علیه زنان یکی از بزرگترین چالشهای اجتماعی در جامعه افغانی فراروی زنان است. یکی از مکانهایی که انتظار می‌رود کانون آرامش برای زنان باشد، خانه است؛ اما در همین محیط نیز زنان آزارهای مختلفی را تجربه مینمایند. بد رفتاری جسمی، جنسی و روانی از قبیل منزوی کردن اجباری، تحقیر، محروم ساختن از حمایت و تهدید به آسیب رسانی، زیر پا گذاشتن حقوق مربوط به تولید مثل نمونه‌هایی از خشونت علیه زنان در خانواده است. مطابق به چشم انداز فوق، این پژوهش به منظور مطالعه و ریشه‌یابی خشونت علیه زنان در خانواده طراحی گردیده است و با استفاده از رویکرد کتابخانه‌یی و تحلیل تفسیری-انتقادی سعی دارد تا به نهادهای ذی ربط پیشنهادهای علمی به منظور محو خشونت علیه زنان در خانواده ارائه نماید. مهمترین یافته‌های این پژوهش عبارت اند از بهره‌کشی جنسی شوهر از زن، نقش خشونت خانوادگی در خودکشی زنان و نبود حاکمیت قانون عامل تقویت کننده خشونت علیه زنان در خانواده.

واژگان کلیدی: خشونت، زنان، مردسالاری، خشونت علیه زنان

مقدمه

بیان مسأله

بدرفتاری جسمی، جنسی و روانی از قبیل منزوی کردن اجباری، تحقیر، محروم ساختن از حمایت و تهدید به آسیب رسانی، زیر پا گذاشتن حقوق مربوط به تولید مثل نمونه‌هایی از خشونت خانگی است (سالاری‌فر، ۱۳۸۹: ۹۸)؛ به عبارت دیگر، خشونت خانوادگی بدرفتاری با همسر، بد رفتاری روانی مانند ارباب و ترساندن، تهدید، تحقیر، انتقاد شدید و خشونت بدنی؛ مانند سیلی زدن، هل دادن تا استفاده از اسلحه را در بر میگیرد (همان، ۹۸). خشونتهای خانوادگی گاهی اوقات تحت عناوین همسرآزاری، خشونت زناشویی، زن آزاری، شریک آزاری و... تعریف شده است (استراوس؛ به نقل از فیروز جایان و رضایی چراتی: ۱۳۹۳). آمار منتشر شده پیرامون خشونت علیه زنان در افغانستان بسیار بالا و نگران کننده است. آنچه بر حساسیت این مسأله می‌افزاید افزایش این آمار میباشد؛ طوری که کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان در سال ۱۳۸۹ به تعداد ۲۲۲۹ قضیه خشونت علیه زنان را به ثبت رسانده است که این رقم با افزایش چند درصدی در هشت ماه اول سال ۱۳۹۵ تعداد ۲۶۲۱ مورد خشونت علیه زنان رسیده که در دفاتر ساحوی کمیسیون حقوق بشر ثبت شده است (کمیسیون مستقل حقوق بشر، ۱۳۹۵). هرچند، آمارهای ارائه شده توسط این نهادها بر مبنای قضایای ثبت شده میباشند قابل تأمل و استناداند؛ اما با توجه به کلیشه‌های موجود در زمینه شکایت زنان و ثبت قضایای خشونت و تصور و تجربه‌شان از خشونتهای جنسیتی، بی‌تردید نشان دهنده آن است که آمارهای فوق با واقعیت مسأله فاصله بسیار زیادی دارد؛ به عبارت دیگر، آمارهای واقعی خشونت علیه زنان در افغانستان با توجه به محدودیتهایی که فراروی زنان در مسیر ثبت قضایا وجود دارد، میتواند بسیار بیشتر باشد. نکته دیگر این که بیشترین خشونت‌ها علیه زنان در فضاهای خصوصی مثل خانه و توسط نزدیکان مثل شوهر، پدر، برادر و دیگر مردان خانواده صورت میگیرد و خشونت خانوادگی اصلی‌ترین نوع خشونت علیه زنان به حساب می‌آید.

بر مبنای چشم‌انداز فوق، خشونت علیه زنان در خانواده در جامعه افغانستان یک مسأله

مهم اجتماعی است و نیازمند مطالعه علمی و گسترده می‌باشد. از آن جایی که بیش تر پژوهش‌های انجام شده در این زمینه کمی هستند و پهنانگر. لذا در این تحقیق از رویکرد کتابخانه‌یی اسنادی و مرور گزارش‌های تحقیقی با تحلیل کیفی به منظور وارد شدن در عمق مسأله و دیدن موضوع از ابعاد و زوایای مختلف آن استفاده گردیده است.

بیان ضرورت و اهمیت

در جامعه افغانی، حوزه خانواده حریم خصوصی محسوب می‌گردد که در قدم اول ربطی به دیگران (عمومی-دولت-مردم و...) ندارد و در ثانی، اصلی ترین جای امن و مأمن همه اعضا به ویژه زنان که جای اصلی شان در خانه است تلقی می‌گردد. بحث پیرامون خشونت علیه زنان در این حوزه نوعی تابوشکنی و بر خلاف ارزشها و انتظارات جامعه به حساب می‌آید؛ یعنی تصور غالب بر این است که وضعیت زنان در حوزه خانواده بر اساس یک روند زیستی، طبیعی و ارزشی-فرهنگی شکل گرفته است و دخالت در این زمینه متناقض با ارزشهای فرهنگی-دینی قلمداد می‌گردد؛ از طرفی، در بیشتر پژوهش‌های انجام شده در مورد پدیده خشونت علیه زنان در خانواده، تبیین جامعه‌شناختی و علمی انجام نگردیده است و این مسأله ریشه‌یابی ساختاری نگردیده است؛ به علاوه، مطالعات قبلی نتوانسته است راهکارهای علمی و بلندمدت در راستای کاهش خشونت علیه زنان را در حوزه خانواده کاهش دهد، ارائه نماید.

با توجه به ضرورت‌های مطرح شده، این پژوهش می‌تواند از چند زاویه مهم باشد. نخست، این پژوهش سعی می‌کند تا با استفاده از منابع مختلفی؛ چون داده‌های خام (۱۳۹۶) ریاست امور زنان ولایت هرات، طب عدلی، سارنوالی، محکمه و کمیسیون مستقل حقوق بشر هرات توأم با مطالعه انتقادی منابع و تحقیقات تجربی موجود در این زمینه، به مطالعه پدیده خشونت جنسیتی در خانواده پرداخته است، تصویر تحلیلی بهتری از وضعیت موجود ارائه نماید. اهمیت دیگر این تحقیق در شیوه تحلیل آن متجلی گردیده است که تمام داده‌های به دست آمده با استفاده از دیدگاه‌های مختلف جامعه‌شناختی به منظور تبیین خشونت علیه زنان در خانواده

مورد تحلیل گرفته است. آنچه به اهمیت این پژوهش می افزاید راهکارها و پیشنهادهایی است که از دل یافته های تحقیق و به هدف کاهش خشونت های خانوادگی مطرح میشوند.

اهداف و پرسشهای پژوهش

این پژوهش برای دستیابی به اهداف اصلی ذیل طراحی گردیده است:

۱. بررسی انواع خشونت علیه زنان در خانواده.
 ۲. بررسی علل خشونت های موجود علیه زنان در خانواده.
 ۳. بررسی پیامدهای خشونت های موجود علیه زنان در خانواده.
- برای دستیابی به اهداف فوق، پژوهشگران سعی بایستی به پرسشهای اساسی ذیل از داده های در دست داشته پاسخ یابند:

۱. انواع خشونت علیه زنان در خانواده کدامها اند؟
۲. چه عللی باعث به وجود آمدن خشونت های موجود علیه زنان در خانواده میگردد؟
۳. خشونت های انجام شده علیه زنان در خانواده چه پیامدهای به دنبال داشته است؟

روش شناسی

این تحقیق، پژوهشگران با استفاده از روش پژوهش کتابخانه ای-اسنادی و مرور مطالعات پیشین و داده های مورد نظر از مطالعات تجربی و ادبیات موجود در زمینه خشونت علیه زنان در خانواده انجام شده است و داده ها در پارادایم انتقادی- تفسیری با استفاده از راهبردهای مختلف موجود در رویکرد کیفی مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته اند.

تبیین نظری چرایی خشونت های خانوادگی

جامعه شناسان و دانشمندان علوم اجتماعی برای تبیین و توضیح چرایی خشونت های خانوادگی دیدگاه ها و نظریات مختلفی ارائه نموده اند که در این جا به چهار نظریه مطرح کوتاه اشاره میشود.

جامعه مردسالار و قدرتمندی مردان

مردسالاری، نامی است برای نظام و ساختاری که از راه نهادهای اجتماعی، سیاسی و

اقتصادی خود، زنان را زیر سلطه دارد (آبوت و کلر، ۱۳۸۵: ۳۲۴). در جامعه مردسالار، خانواده هم به عنوان جزئی از جامعه تحت تأثیر فرهنگ مردسالاری و پدرسالاری قرار دارد. در خانواده پدرسالار، ثقل قدرت در دست پدر یا مرد خانواده (پدر، شوهر، برادر یا حتی پسر) است و تصمیم‌گیری درباره مسایل مهم خانواده (حتی سرنوشت زنان مثل ازدواج دختر و خواهر و...) اغلب در دست مردان خانواده قرار دارد. در جامعه و فرهنگ مردسالار، زنان برای انتخاب سبک زندگی خود و تصمیم‌های مهمی چون تحصیل، کار، ازدواج، سفر، ارتباط گرفتن با دیگران و حتی مسایل خردتر نیازمند رضایت و اجازه مردان خانواده اند. مردان در صورت رو به رو شدن با مقاومت و مخالفت اعضای دیگر خانواده (به ویژه زنان)، برای تثبیت قدرت و جایگاه خود در خانواده، اقدام به توسل به خشونت و تحمیل اراده خود بر زنان میکنند «مسئله اصلی در تحلیل پدرسالاری به عنوان خشونت اعمال شده از سوی مردان و سازمان‌های تحت سلطه آنها علیه زنان است. خشونت نمیتواند همیشه به صورت بدرفتاری فیزیکی آشکار اعمال شود. در واقع خشونت ممکن است در زیر انواع اعمال پیچیده‌تر استثمار و نظارت پنهان شود... مردان پدرسالاری را ایجاد و حفظ میکنند، نه تنها به این خاطر که منابع انجام این کار را دارند؛ بلکه آنها از منافع واقعی نیز در مطیع ساختن زنان برخوردار اند» (ریتزر و گودمن، ۱۳۹۰: ۴۸۸-۴۸۹).

نظریه هماهنگی فرهنگی

از دیدگاه نظریه هماهنگی فرهنگی، فرهنگ میراث اجتماعی است که بر رفتار کنونی و آینده انسان تأثیر میگذارد. نظریه هماهنگی فرهنگی در مورد وجود هماهنگی میان ارزشهای اساسی یک جامعه و پدیده‌های اجتماعی مانند خشونت، بحث میکند. بعضی از محققان فرهنگ ارتباط مشخص میان رفتار خشونت‌آمیز مردان نسبت به زنان و هنجارهای اجتماعی یافته اند. مردانی که با همسران خود بدرفتاری میکنند در فرهنگی زندگی میکنند که در آن حاکمیت مردان بسیار بیشتر از زنان است. از ویژگی‌های دیگر این فرهنگ تأیید پرخاشگری مردان، وجود حاکمیت مردانه و فرمان‌بری زنان است؛ بنابراین، در جوامع مردسالار، استفاده از قدرت برای ثبات و برقراری امتیازات مردان، دارای مشروعیت است. در جامعه‌یی که باورها،

ارزشها، هنجارها و نمادهای فرهنگی مردانه و مدرباورانه اند، چه انتظاری میتوان داشت که محیط خانه از این سلطه گری مردانه مصون باشد؟ نظام خانواده هم، برای هماهنگی با کل فرهنگ، ویژگیها و رنگ و بوی آن را می گیرد و به گونه سلسله مراتبی به اساس جنسیت درمی آید. به عقیده بعضی از نظریه پردازان، مردمانی که سالها و قرن ها در فرهنگ و محیطی جنگ زده و خشن و مملو از خصومت به سر می برند طبیعی است که برای حل مشکلات و به نتیجه رسیدن هر امری، در گام نخست، به خشونت و پرخاشگری متوسل میشوند. مردانی که در خانواده دست به خشونت می زنند، در محیط های اجتماعی- فرهنگی خاصی زندگی میکنند که در آن حاکمیت مردان بر زنان طبیعی در نظر گرفته می شود و پرخاشگری و خشونت به عنوان یک ویژگی مردانه؛ و فرمان برداری به عنوان یک ویژگی زنانه مطرح است (کاو و دیگران، ۱۳۸۸: ۶۰).

نظریه زیست محیطی

نظریه زیست محیطی بر دو اصل مهم تأکید دارد: اصل اول، این که نمی توان یک عامل خاصی را برای خشونت خانوادگی در نظر گرفت و از عوامل به هم پیوسته دیگر چشم پوشید؛ یعنی خشونت خانوادگی معلول یک علت خاص نه بلکه نتیجه یک سلسله عوامل و علت های به هم مرتبط است که یکدیگر را تأیید و تقویت می کنند. اصل دوم، این که تا زمانی ارزش ها و اختلاقیات حاکم بر جامعه خشونت را در خانه توجیه نکند، هرگز امکان ندارد این خشونت به پیمانه وسیعی در خانواده های یک جامعه وجود داشته باشد. خشونت در خانه، پشته بیرونی و اجتماعی- فرهنگی دارد که آن را مجاز می شمارد و تأیید، توجیه یا حتا تشویق و ترغیب می کند.

بر اساس نظریه زیست محیطی، آنچه در ایجاد خشونت مهم است این است که تفسیرهای اجتماعی این عمل را مقبول نشان میدهند و شبکه اجتماعی که خانواده در آن به سر می برد، نیز تعیین کننده میزان بروز خشونت است. در نتیجه، خشونت خانوادگی را نمی توان به گونه مجزا و وابسته به یک عامل اصلی مورد بررسی قرار داد؛ بلکه باید خانواده، جامعه و کل نظام

فرهنگی ار در نقش دادن به خشونت و اعمال و تأیید آن دخیل دانست و نقش هر کدام را در عین ارتباط به کل و یکدیگر مطالعه کرد (همان: ۶۰).

نظریه مبادله

نظریه مبادله را جورج هومنز بر اساس آزمایش‌ها و قضایای بی. اف. اسکینر در جامعه‌شناسی مطرح نمود. یکی از قضایای شش‌گانه هومنز قضیه پرخاشگری-تأیید است. بر مبنای این قضیه، «هرگاه شخصی با کنش خود پاداشی که انتظارش را دارد دریافت نکند و یا تنبیهی که انتظارش را ندارد دریافت کند، عصبانی خواهد شد. در این شرایط احتمال بیشتری می‌رود که آن شخص رفتار پرخاشگرانه‌ای از خود نشان دهد و نتیجه چنین رفتاری برایش ارزشمندتر خواهد بود» (هومنز، ۱۹۷۴: ۳۷؛ به نقل از ریتزر و گودمن، ۱۳۹۰: ۴۰۹) با در نظر داشت قضیه «پرخاشگری-تأیید» هومنز، خشونت خانوادگی در شهر هرات و جامعه افغانی را می‌توان این‌چنین تبیین کرد: مردان با ازدواج و تشکیل خانواده و از طریق مصارفی چون پیشکش، مصارف مرتبط با عروسی، نفقه فامیل و غیره برای زن و فرزندانش سرمایه‌گذاری می‌نمایند و در برابر این هزینه انتظار پاداش (اطاعت، خدمات، فرمان‌بری و...) از سوی زن و فرزندانش را دارد و اگر این پاداش (فرمان‌بری) را دریافت نکند دست به خشونت می‌زند و خشونت مورد تأییدش خواهد بود. بدون شک این امر را می‌توان در پی بسیاری از موارد خشونت‌های خانوادگی مشاهده کرد، قسمی که در مواردی مردان به صراحت این نکته را بر زبان می‌آورند که در برابر هزینه سنگین ازدواج و نفقه، انتظار فرمان‌بری و پاداش زیادی از همسر خود دارند و اگر احیاناً دریافت نکنند دست به خشونت می‌زنند و این پرخاشگری را حق خود میدانند و جایی برای پرسش‌گری نمی‌بینند.

نظریه‌های فمینیستی

فمینیست‌ها بیش از هر نظریه‌پرداز دیگری در پی تبیین چرایی خشونت‌های مردان علیه زنان در محیط خانه و اجتماع برآمدند و تفسیرها و نظریه‌های مختلفی در این زمینه ارائه نموده‌اند. انواع مختلف نظریه‌های فمینیستی مثل فمینیسم لیبرال، فمینیسم رادیکال، فمینیسم روانکاوا،

فمنیزم سوسیالیست و مارکسیست و... همه توجه ویژه‌ای به خشونت‌های جنسیتی مردان علیه زنان تمرکز نمودند و با در نظر داشت زمینه و اصول کلی خود به توضیح این پدیده پرداخته‌اند. نکته مشترک بین همه نظریه‌های فمنیستی این است که مردان با استفاده از خشونت علیه زنان در پی ایجاد و حفظ سلطه خود بر زنان اند و به این منظور از نهادهای مختلف اجتماعی مثل سیاست، اقتصاد، دین، آموزش و پرورش و نهایتاً خانواده به نفع خود استفاده میکنند. فمنیست‌ها بیشتر بر این باور اند که ایدیولوژی مردانه در طی هزاران سال در فرهنگ‌ها و تمدن‌های مختلف در پی سالار بودن مردان و فرودستی زنان و تولید و بازتولید این رابطه نابرابر بین زنان و مردان در طول تاریخ بوده است. در حوزه خانواده هم، در قدم اول نفس ازدواج یک پیمان نابرابر بین زن و مرد است که بر اساس آن زن فرمان‌بری مردی را قبول میکند و به منزله شیء خدمات جنسی و احساسی و نیز فرزندآوری و مادری و... برای مرد ارایه میکند. در قدم بعدی، تقسیم کار جنسیتی (کار بیرون از مردان و کار خانه از زنان) خود تولید کننده روابط نابرابر و قدرتمند کننده مردان و عامل بی‌قدرتی زنان بوده است. این مسایل، روابط نابرابری در خانواده بین زن و مرد ایجاد نموده که در پی آن مردان سالار خانه و زنان مطیع و فرمان‌برشان اند و در نتیجه، نابرابری جنسیتی ایجاد و بازتولید میگردد و یکی از محصولات آن خشونت خانوادگی خواهد بود.

گرچه، به علاوه این نظریه‌ها و عوامل یادشده، در جامعه افغانستان به عوامل زمینه‌یی دیگری؛ چون تجربه جنگ و خشونت چندین ساله، فقر و بیکاری و آمار بلند اعتیاد به مواد مخدر، سطح پایین سواد و آگاهی مردان و زنان و کارکرد منفی رسانه‌ها و نیز وضعیت در حال گذار جامعه ما میتوان اشاره نمود که در اینجا نمی‌توان به شرح آنها پرداخت.

یافته‌های تحقیق

تحلیل یافته‌های این پژوهش در پنج بخش (خشونت لفظی، روانی، خشونت مالی، خشونت حقوقی، خشونت فیزیکی و خشونت جنسی علیه زنان در خانواده) به صورت مجزا مطرح گردیده است؛ پس از تحلیل یافته‌های تحقیق و پیدا کردن عوامل خشونت‌های

خانوادگی، پیشنهادهای ویژه برای کاهش این خشونت‌ها در خانواده برای مراجع مربوط ارائه شده است.

خشونت‌های فیزیکی علیه زنان در خانواده

خشونت فیزیکی علیه زنان در خانواده به مواردی از خشونت گفته می‌شود که منجر به ضرر، درد و آسیب‌های شدید جسمانی زنان گردد. شایع‌ترین موارد خشونت علیه زنان در خانواده عبارت‌اند از قتل، قطع اعضا، شکستگی، جراحت، شکنجه، زندانی کردن، طرد از خانه، کشیدن مو، به هم ریختن وسایل شخصی زنان، سقط جنین و ... که از سوی شوهر، پدر شوهر، پدر، برادران، برادران شوهر، مادر شوهر، کاکا و غیره صورت می‌گیرد. آمار نشان می‌دهد که گسترده‌ترین نوع خشونت علیه زنان خشونت فیزیکی است. در سال ۲۰۱۴ از مجموعه موارد خشونت علیه زنان، ۱۴۶۸ مورد آن خشونت فیزیکی بوده است که این رقم ۳۰.۱٪ در صد از کل موارد ثبت شده خشونت علیه زنان را در همین سال تشکیل می‌دهد. در سال ۱۳۹۱ و ۱۳۹۲ نیز به ترتیب ۲۹.۳ و ۳۰.۸ درصد از کل موارد خشونت علیه زنان را خشونت فیزیکی تشکیل داده بود که این ارقام وضعیت اسفبار خشونت فیزیکی علیه زنان را در کشور نشان می‌دهد. همچنان که در تعریف آمد، همه خشونت‌های جسمانی شامل لت و کوب، آسیب‌های جسمی، قطع عضو، کشیدن موی، خفه کردن، جراحات، سقط جنین در اثر لت و کوب، قتل و غیره شامل خشونت‌های فیزیکی می‌گردد.

علل و زمینه‌ها

بدن شک، اصلی‌ترین عامل خشونت فیزیکی و جسمانی علیه زنان، مشروعیت‌بخشی آن از طرف فرهنگ و هنجارهای ارزشی و دینی جامعه است. در جامعه افغانی، لت و کوب زنان یکی امر مشروعی تلقی می‌گردد که مردان، به ویژه پدر و شوهر، حق خود میدانند که هر زمان که لازم دید و مصلحت تقاضا کرد، علیه زنان اعمال نمایند. اختلالات روانی یکی دیگر از عوامل زمینه‌ساز خشونت فیزیکی علیه زنان در خانواده است که میتواند ریشه در تجارب خشونت‌آمیز دوران کودکی مردان خانواده داشته باشد. شک و سوء ظن نیز خشونت‌های فیزیکی

علیه زنان در خانواده به این مقوله ضمیمه میگردد. تحلیل این وضعیت به گونه‌یی است که مردان با توجه به سوء ظن و پیشداوریهای مردسالارانه خویش در کوچک‌ترین مسایل زنان را مورد خشونت‌های فیزیکی قرار میگیرند؛ به عبارت دیگر، مردان در افغانستان با غیرت (تعبیر متعارف) پرورش می‌یابند. غیرت ناموسی آنها برنمی‌تابند که چیزی در مورد زنش بشنود یا زنش اندکی از خط قرمز فرهنگی و ارزشی عبور کند که اگر چنین شود، بدون اتلاف وقت برای فکر کردن در مورد صدق و کذب شکش، زنان را مورد خشونت فیزیکی قرار میدهند؛ از طرفی، همان‌طور که در مبحث خشونت‌های اقتصادی تذکر یافت، مردان در فرهنگ افغانی زنان را نوعی اموال مملو که شان میدانند و به خودشان حق میدهند تا هرگونه که دوست دارند با آنها برخورد نمایند. کمبود مهارت‌های ارتباطی و حل اختلاف بین اعضای خانواده به ویژه زن و شوهر از عوامل سبب‌سازی است که باعث خشونت خانوادگی میگردد. بی‌سوادی و سطح پایین آگاهی افراد (زنان و مردان) نیز به عنوان عامل بالقوه دیگر در بروز تمام خشونت‌ها نقش دارد.

پیامدها

از جایی که تقریباً همه قربانیان خشونت خانوادگی در جامعه افغانی زنان اند، پیامدهای این نوع خشونت بیشتر بر زندگی زنان و به تبع آن کل خانواده می‌باشد. عمده‌ترین پیامدهای خشونت فیزیکی علیه زنان عبارت‌اند از خودکشی، طلاق، فرار از خانه، نزاع در بین اعضای خانواده و حتی مجبور شدن به روسپی‌گری.

خشونت‌ها و آزار جنسی در خانواده

خشونت جنسی در خانواده به هر نوع رفتار خشونت‌آمیز و آسیب‌زننده به زنان گفته میشود که از لمس کردن بدن زن شروع شده و گاهی تا مرحله تجاوز جنسی زن شدت می‌یابد؛ به عبارت دیگر، خشونت جنسی اعمال نامطلوب و غیر عادی جنسی بوده که خلاف رضایت زن باشد و در وقوع آن از زور و اجبار کار گرفته شود (کاو و همکاران، ۱۳۸۸: صفحه). آنچه در تعریف خشونت جنسی در خانواده معنادار است فاعل بودن اعضای خانواده مانند

پدر، برادر، شوهر، برادر شوهر، پدر شوهر، کاکا، ماما و ... می‌باشد. خشونت جنسی در رابطه زناشویی هر نوع استفاده جنسی از بدن همسر بدون میل و رضایت وی است. در پهلوی خشونت جنسی در روابط زناشویی، موارد خشونت‌های جنسی علیه دختران و زنان در خانواده عبارت از سوءاستفاده جنسی از بدن زنان و دختران و حتا تجاوز جنسی توسط اعضای دیگر خانواده در محیط خانه یا بیرون از آن؛ به علاوه، وادار کردن زنان و دختران به روابط جنسی از طرف شوهر، پدر یا دیگر اعضای خانواده با افراد دیگر جهت پول درآوردن و ... (روسی‌گری) از انواع دیگر خشونت‌های جنسی علیه زنان در محیط خانه است.

عوامل و زمینه‌ها

یکی از عوامل سوءاستفاده‌های جنسی از زنان و دختران در خانه، اعتیاد مردان خانواده است. «شوهرم معتاد است و مرا مجبور به فحشا میکند.» مآخذ (یکی از قضایای ثبت شده در سال ۱۳۹۶ در ریاست امور زنان ولایت هرات). بیش تر خشونت‌های جنسی انجام شده از سوی شوهر رابطه با اعتیاد دارد؛ به این معنا که شوهر معتاد خانمش را مجبور میکند تا از راه تن‌فروشی مصارف مواد او را تأمین نماید. در موارد دیگر، زن تحت فشار سوء استفاده جنسی از طرف نزدیکان در خانواده است که بخشی از عامل آن بی‌توجهی پدر و مادرها به زمینه‌های خطرآفرین علیه دختران و کودکان در خانواده است. حتا آگاهی اندک و نبود آگاهی‌های جنسی برای کودکان از طرف پدر و مادرها و صحبت نکردن در این زمینه خود میتواند تهدید سوء استفاده‌های جنسی از کودکان در خانواده را افزایش دهد. آموزش‌های جنسی به علاوه به زوج‌های جوان کمک میکند تا روابط جنسی‌شان را در کمال رضایت و سلامت طرفین برقرار نمایند؛ اما متأسفانه در افغانستان هیچ نهاد و مرکزی به صورت هدفمند و سیستماتیک به آموزش مسایل جنسی برای زنان و مردان، خصوصاً زوج‌های جوان نمیدارد؛ از طرفی، بازار فروش فلم‌های جنسی گرم است و اینترنت نیز به مردان کمک میکند تا به این نوع فلم‌ها دسترسی نامحدود داشته باشند. این وضعیت زنان را قربانی آزارهای جنسی میکند که شایع‌ترین آنها تقلیدگرایی از فیلم‌های پورن و تلاش برای تحمیل چنین رابطه‌هایی با شریک زندگی علی‌رغم میل اوست که خود نوعی آزار جنسی به شمار می‌آید.

پیامدها

قربانیان آزارها و تجاوزهای جنسی هرگز خاطره‌های هراس‌آور و خوفناک سوء استفاده‌های جنسی را فراموش نکرده، تا آخر عمر از آن رنج می‌برند و حتا گاه پس از سالها تلاش برای فراموشی آن خاطرات، بعضی از قربانیان موفق نشده و به زندگی خود پایان می‌دهند. حتا آزارها و سوء استفاده‌های جنسی از همسر نیز تأثیر بس ناگواری بر شخصیت و روان زنان گذاشته آنها را تا حد شیء جنسی تحقیر مینماید و باعث کاهش رابطه دوستانه همسران شده جای خود را به نفرت از رابطه جنسی و هم‌خوابگی با همسر میدهد. استرسها و اختلالهای روانی، آسیبهای جسمانی، فشارهای روانی، تن دادن به فحشا، ترک منزل، جدایی از همسر، و گاه حتا قتلهای ناموسی میتواند از مهمترین پیامدهای این نوع خشونتها باشد.

خشونت اقتصادی علیه زنان در خانواده

خشونت اقتصادی و مالی علیه زنان در خانواده به مواردی از خشونت اطلاق میگردد که از زمینه‌های اقتصادی نشأت گرفته و در فرایند آن مردان (در مواردی زنان) انواع رفتارها را به منظور ارباب و کنترل اقتصادی زنان در حوزه اجتماعی-اقتصادی خانواده به نمایش میگذارند (آبوت و والاس، ۱۳۸۰: صفحه). این رفتارها میتوانند اشکال مختلفی چون فشارهای روانی، خشونتهای فیزیکی، نقض حقوق تعریف شده زنان در قوانین نافذ کشور، طرد، طلاق و ... را به خود بگیرد.

خشونت اقتصادی علیه زنان یکی از حوزه‌های ناشناخته خشونت علیه زنان است که در زمینه فوق هیچ‌گونه پژوهش هدفمند و عمیق صورت نگرفته است. تمام مطالعات انجام شده در این حوزه یا بخشی از یک تحقیق کلی است، یا گزارشی پهنانگر از وضعیت عمومی؛ از جانب دیگر، آمارهای ارائه شده در پژوهشها و گزارش‌های منابع مختلف با واقعیت فاصله زیادی دارد؛ بنابراین، تعمیم دادن آمارهای فوق میتواند گمراه کننده باشد.

براساس آمارهای کمیسیون مستقل حقوق بشر و ریاست امور زنان ولایت هرات، شایع ترین انواع خشونت اقتصادی علیه زنان در خانواده-های افغانی عبارت اند از عدم تأمین

نفقة، ممانعت از کار، منع تصرف در ارث، منع تصرف در اموال شخصی، نپرداختن مهریه، ممانعت از تصرف اموال مشترک، بهره‌کشی اقتصادی، صدمه زدن به وسایل مورد علاقه زنان، سوء استفاده از سرمایه مشترک و ...؛ علاوه بر این که خشونت اقتصادی یکی از انواع خشونت‌های رایج علیه زنان است، عامل بسیاری از خشونت‌ها نیز به حساب می‌آید که این خود اهمیت بررسی این حوزه را چندان می‌کند. نتایج به دست آمده از قضایای ثبت شده در ریاست امور زنان ولایت هرات در سال ۱۳۹۶ (تا برج ۱۰ میلادی) که هنوز به صورت رسمی منتشر نگردیده است نیز حاکی از نقش پررنگ خشونت اقتصادی در زمینه‌سازی خشونت‌های دیگر است؛ بر همین اساس، در این بخش تحقیق سعی گردیده است تا خشونت اقتصادی بر پایه نظریات جامعه‌شناختی و نتایج به دست آمده از داده‌های تجربی تبیین گردیده زمینه‌های عمده، انواع و پیامدهای آن مورد کنکاش قرار بگیرد.

عوامل و زمینه‌ها

«هر آن کس نان دهد، فرمان دهد.» این ضرب‌المثل می‌تواند نقطه آغاز مناسبی برای تحلیل وضعیت خشونت اقتصادی علیه زنان در خانواده باشد. بدون شک نخستین یا حداقل یکی از مهمترین عوامل شکل دهنده خشونت اقتصادی علیه زنان در خانواده وابستگی اقتصادی زنان به مردان است. تقسیم کار در حوزه خانواده به گونه‌یی است که مردان نان‌آور و زنان نگهدارندگان نوزادان قلمداد میشوند (گیدنر، ۱۳۹۴: صفحه). در این تقسیم کار، زنان کارمندان بدون دستمزد به حساب می‌آیند. هرچند کارهای که زنان انجام می‌دهند در موارد بسیاری مشقت‌بارتر از کارهای اختصاص یافته به مردان اند و زمان بس بیش‌تری را در برمیگیرند؛ ولی با توجه به عدم بازتولید اقتصادی (مادی)، کارهای زنان همچنان به چشم نمی‌آیند. مردان با به دست آوردن دستمزد و تأمین مصارف مادی خانواده‌ها تقریباً به همه منابع مادی تسلط دارند و منابع غیر مادی، ساختار فرهنگی و اجتماعی جامعه مادی گرا و فایده‌گرا به مفهوم اقتصادی‌اش است که توأم با نگرش مردسالارانه خویش مردان را قادر به داشتن پایگاه‌های اجتماعی بالاتر نموده، نوعی پاداش روانی غیرمصنفا نه نیز در طفیل ارزیابیهای اجتماعی از نقش مردان در اقتصاد خانواده‌ها شامل حال مردان می‌گردد که این واقعیت، نقش زنان را در

تصمیم‌گیری‌ها کم‌رنگ نموده، آنان در خانواده پایگاه نازل‌تری می‌یابند (تامین، ۱۳۸۸).

تسلط مردان بر نبض اقتصاد خانواده و جامعه به مرور زمان نوعی ایدیولوژی پدید آورده است که بر مبنای آن ساختار طبیعی زنان برای کارهای خانه مناسب تعریف گردیده و چنین پنداشته می‌شود که در حقیقت مردان با ویژگی‌های خاص بیولوژیکی‌شان برای کارهای بیرونی آمادگی بیش‌تری دارند. این نگرش در تبانی با هنجارهای ساختاریافته نهادهای اساسی جامعه در امتداد زمان نهادینه گردیده است؛ به گونه‌یی که امروز در افغانستان وارد شدن زنان در بازار کار نوعی تابو پنداشته می‌شود و ورود آنها در این حوزه مغایر ارزشهای فرهنگی و دینی قلمداد گردیده، تبعات نگران‌کننده‌یی برای زنان در پی دارد. دامنه این نگرش تا آنجا پیش می‌رود که مردان مدعی مالکیت بر وجود و داشته‌های زنان می‌شوند؛ به طور نمونه، ازدواجهای اجباری، بد دادن آنها، تصرف ارث، تصرف سرمایه شخصی زنان و ... همه نشان‌دهنده احساس مالکیت مردان بر زنان است که تا حد زیادی حمایت منابع قدرت اجتماعی و سیاسی را نیز به همراه دارد. به عنوان مثال، کمیسیون مستقل حقوق بشر در گزارش-پژوهشی زیر عنوان «زنان و خشونت علیه زنان» (در سال ۱۳۹۵ اذعان نموده است که عدم حاکمیت قانون و بی‌عدالتی از مهمترین عوامل خشونت علیه زنان به حساب می‌آیند) (کمیسیون مستقل حقوق بشر، ۱۳۹۵).

نکته قابل توجه دیگر عدم خودآگاهی بیشتر زنان است که متأثر از ایدیولوژی مردانه حاکم بر جامعه مردسالار و سنتی افغانستان وضعیت موجود را نوعی تقدیر الهی یا فرایند طبیعی می‌پندارند و اعتراض کردن به این وضعیت مخالفت با دین و خدا میدانند (آبوت و والاس، ۱۳۸۰).

پیامدها

خشونت‌پذیری، قتل در اثر لت و کوب، خودکشی، تن‌فروشی، فرار از خانه، طلاق، آوارگی، بدبینی، از دست دادن دارایی و مالکیت و ... از مهمترین پیامدهای عینی خشونتهای اقتصادی علیه زنان به حساب می‌آیند؛ به علاوه، خشونت اقتصادی باعث بروز انواع خشونتهای دیگر مانند خشونت حقوقی، جنسی، لفظی و روانی و خشونت فیزیکی می‌گردد. از پیامدهای

عینی خشونت مالی و اقتصادی علیه زنان، وابستگی مالی آنان به مردان و کم‌قدرتی آنان در خانواده و اجتماع بوده باعث پایین آمدن جایگاه آنان در جامعه نیز می‌گردد. این وابستگی اقتصادی بی‌قدرتی و پایین بودن جایگاه زنان در جامعه را نیز در پی دارد که خود میتواند منبع بسیاری از خشونت‌ها و نابرابری‌ها جنسیتی باشد.

خشونت لفظی و روانی در خانواده

دشنام، تهدید، توهین، تمسخر، تحقیر، داد و فریاد، بی‌ارزش تلقی کردن، تهمت زدن، انزوای اجباری و هر نوع برخورد لفظی که باعث وارد شدن آسیب‌های شخصیتی و روانی به زنان گردد، خشونت لفظی به حساب می‌آید. خشونت‌های لفظی در واقع زمینه را برای خشونت‌های روانی محیا ساخته و سبب بروز استرس، اضطراب، افسردگی، کم‌جراتی و انواع مختلف اختلالات روانی در زنان گردند (کمیسون مستقل حقوق بشر، ۱۳۹۳). بر مبنای گزارش همین نهاد و قضیای ثبت شده در ریاست امور زنان ولایت هرات، میزان خشونت لفظی و روانی نسبت به سال‌های قبل رو به رشد است (ریاست امور زنان هرات، ۱۳۹۶).

عوامل و زمینه‌ها

در فرهنگ مردم افغانستان پر خاشگیری لفظی بین افراد بویژه اعضای خانواده و باز به ویژه علیه زنان و کودکان در خانه بسیار جاافتاده است؛ طوری که در به سادگی مسایلی چون تهدید، دشنام، توهین، تحقیر و... به عنوان نخستین حربه از سوی افغانها برای صدمه زدن به طرف مقابل مورد استفاده قرار می‌گیرند. آنچه در این وضعیت بیش تر قابل تأمل به نظر میرسد این است که معمولاً در این نوع گیرودار، افرادی که دارای پایگاه اجتماعی نازل‌تری هستند (مانند اطفال و زنان) بیش تر قربانی میشوند؛ به عبارت دیگر، مردان چون منابع قدرت و حیثیت اجتماعی بالاتری در اختیار دارند، به سادگی و به بهانه‌های مختلف زنان را مورد خشونت لفظی قرار میدهند. دشنام و به کار بردن الفاظ تحقیرآمیز علیه زنان و کودکان چنان بین مردان مروج است که در بسیاری موارد حتا بدون هیچ بهانه‌یی و محض برای سرگرمی و یا از روی عادت زنان و دختران خانواده را مورد توهین و زشت‌زبانی قرار میدهند. غافل از این که این

عمل شان چقدر میتواند زمینه کاهش اعتماد به نفس و یا مشکلات روانی و احساس تنفر و خودکم بینی در آنها ایجاد کند؛ به عنوان نمونه خانمی به ریاست امور زنان مراجعه نموده و از شوهر قبلی معتادش شکایت نموده که پیوسته حتا پس از جدایی وی را مورد تهدید و خشونت لفظی و روانی قرار میدهد (ریاست امور زنان، ۱۳۹۶). زنی دیگری فقط به علت این که نمیتواند فرزند به دنیا بیاورد همیشه مورد تحقیر و توهین شوهر و خانواده شوهرش قرار میگردد؛ بنابراین، مهمترین علت ساختاری که میتواند زمینه ساز انواع خشونت لفظی و به تبع آن روانی گردد تقسیم نابرابر منابع قدرت و حیثیت اجتماعی میباشد که توأم با علتهای جانبی دیگر مانند اعتیاد، بی اعتمادی، فقر، مشکلات صحتی، نازایی، بدگمانی و ... زمینه را برای وقوع انواع خشونتهای لفظی و روانی علیه زنان در محیط خانواده فراهم میکند؛ از سوی دیگر، خشونت لفظی مهم ترین مولد خشونتهای روانی به حساب می آید؛ وقتی خانمی به دلیل باردار نشدن یا هر مسئله دیگری مورد تحقیر، تهدید و دشنام قرار میگیرد، وی از فرط تحمل فشار زیاد و تشویش ذهنی دچار افسردگی میگردد که اگر این وضعیت بحرانی شود ممکن است خانم مورد نظر دست به خودکشی یا اعتیاد بزند. البته مواردی از این دست در داده های خام سارنوالی و طب عدلی سال ۱۳۹۶ بسیار زیاد است. بیشتر کسانی که مرتکب خشونتهای لفظی و روانی علیه زنان در خانه میگردند؛ عبارت اند از شوهر، مادر شوهر، برادران شوهر، پدر، برادران، پدر شوهر و

پیامدها

خشونتهای لفظی و روانی پیامدهای ناگواری را هم برای زنان و هم برای نظام خانواده به همراه دارد. یکی از شایع ترین پیامدهای خشونتهای لفظی و روانی، سردشدن روابط بین همسران و اعضای خانواده و متلاشی شدن نظام خانواده است. حتا در مواردی افزایش خشونتهای لفظی و روانی چنان روی زنان و دختران تأثیر گذاشته که باعث ترک خانه، اقدام به جدایی، و یا حتا خودکشی شده است. پیامدهای خشونتهای لفظی و روانی در گوشه گیری، افسردگی، ناامیدی، بدبینی، کاهش اعتماد به نفس و اختلالات روانی بیشتر بین زنان نیز متجلی میگردد؛ علاوه بر پیامدهای که به صورت مستقیم متوجه زنان میگردد، پیامدهای بلندمدت

دیگری نیز خشونت لفظی به همراه دارد که مهمترین آن تحت تأثیر قرار دادن روند اجتماعی شدن کودکان است. کودکان در سنین پایین بسیار آسیب‌پذیر هستند و زمانی که پدرشان را در حال توهین و تحقیر به مادرشان مشاهده کنند، دختران خودشان را در همبستگی با مادرشان ضعیف پنداشته و پسران این وضعیت را نوعی فرصت برای به نمایش گذاشتن مردانگی می‌پندارند. دختر ۱۷ ساله‌یی از تجربه تلخی که از دوران کودکی‌اش و از رابطه خشونت‌آمیز پدر با مادرش و دعوای لفظی و دشنام‌های همیشگی وی به مادرش می‌گوید: «آن وضعیت بر من تاثیر گذاشته و باعث شده است تا حالا تمرکز کرده نتوانم و از تنبلی‌ام احساس شرم کنم» (امور زنان، ۱۳۹۶).

خشونت حقوقی علیه زنان در خانواده

خشونت حقوقی علیه زنان به مواردی از خشونت‌ها در خانواده گفته می‌شود که در طی آن جنبه‌هایی از حقوق زنان که در قوانین نافذه کشور به عنوان حقوق مسلم آنان تعریف گردیده اند، نقض گردد. تمام خشونت‌های موجود علیه زنان در خانواده به نحوی در تقاطع با خشونت حقوقی می‌باشند؛ یعنی رابطه این نوع خشونت با سایر خشونت بسیار پیچیده و معنادار است؛ از سوی دیگر، موارد زیادی از خشونت‌های گوناگون وجود دارد که ناقض حقوق انسانی زنان است و هنوز در قوانین نافذه کشور وارد نگردیده است. هرچند هنوز آمار دقیقی از خشونت حقوقی توسط هیچ نهادی ارائه نگردیده است؛ اما آمارهای عمومی نشان‌دهنده دامنه وسیع و رشد روزافزون این نوع خشونت است.

عوامل و زمینه‌ها

در افغانستان قانون وجود دارد؛ اما حاکمیت قانون در گرو سلیقه‌ها، مصلحت‌اندیشیها، فساد و نگرشهای مختلف است. نگرش مردسالاری حاکم بر جامعه ما یکی از این عناصر قانون‌شکنی است که باعث عدم تطبیق قانون در موارد جنسیتی می‌گردد قسمی که مردان در مقام پولیس، قاضی، سارنوال، عالم دین، موی سپید و غیره مجریان قانون رسمی و عرفی، اغلب به نفع مردان و علیه زنان عمل می‌کنند. تحقیقات کمیسیون مستقل حقوق بشر نشان

میدهد که عدم حاکمیت قانون یکی از مهم ترین عوامل تشدید کننده خشونت حقوقی علیه زنان میباشد. احکام فقهی و برداشت و تفسیر سلیقه‌یی از دین نیز یکی از عوامل وقوع خشونتهای حقوقی علیه زنان در خانواده به حساب می‌آید. به این معنا که تمام تفسیرهای انجام شده از متون دینی جهت گیری مردانه دارد و زنان را به زیر دست و مطیع مردان تعریف مینماید و در مواردی حقوق نابرابری را برای زنان به نسبت مردان اختصاص میدهد که خود نوعی تشویق کننده نابرابری جنسیتی و حقوقی میباشد. عدم آگاهی آنها از حقوق تعریف شده زنان در بین زنان و مردان جامعه ما خود یکی از منابع خشونت حقوقی و احترام نگذاشتن به حقوق زنان است. بسیاری از زنان جامعه ما از نهادها و قوانین حمایتی و قانونی در مورد خودشان هیچ آگاهی ندارند و به ناچار مجبور اند تا با شرایطشان بسازند و بسوزند. این ناآگاهی در مورد مردان، به عنوان نقض کننده گان حقوق زنان، نیز صدق میکند.

پیامدها

اصلی ترین و کلی ترین پیامد اعمال خشونت حقوقی علیه زنان نقض حقوق بشری آنهاست که خود تبعات خیلی وخیم دیگری را به دنبال دارد. نقض حقوق زنان در خانواده خود زمینه ساز به رسمیت نشناختن حقوق شان در جامعه است و این حق شکنیها و نقض حقوق باعث بی قدرتی بیشتر زنان در خانواده و جامعه میگردد. دادن حقوق نابرابر و متفاوتی به زنان و مردان سرآغاز بسیاری از مشکلات زنان میگردد و زمینه را برای اعمال بسیاری دیگر از خشونتها (فیزیکی، جنسی، مالی و...) را علیه زنان هموار میکند. گرچه در جامعه ما مشکل اصلی نه حقوق و قوانین تبعیض آمیز که مقبولیت قوانین نافذ از سوی مردم و تطبیق و پیگیری جدی آن از طرف دولت و مسئولان است که باعث نقض حقوق زنان گردیده آنها را از حقوق انسانی شان محروم مینماید.

نتیجه

یافته های این تحقیق خشونت علیه زنان را در خانواده در پنج گروه دسته بندی نموده است که عبارت اند از خشونت فیزیکی، جنسی، مالی، لفظی-روانی و حقوقی. خشونت مالی

به مواردی از خشونت علیه زنان در خانواده اطلاق می‌گردد که دارای جنبه اقتصادی باشد مانند عدم تأمین نفقه، محرومیت از ارث و خشونت حقوقی به مصادیقی از خشونت گفته می‌شود که ناقض حقوق تعریف شده از زنان در قوانین نافذ کشور باشد. خشونت فیزیکی به آسیب‌های اطلاق می‌گردد که به قصد بر بدن زن وارد آمده باشد؛ مانند لگ و کوب، قتل و خشونت‌های لفظی و روانی نیز مصادیقی از خشونت اند که در قالب فحش، دشنام، تهدید و ... تظاهر یافته باشد و بلاخره خشونت جنسی نیز به عموم رفتارهای جنسی اطلاق می‌گردد که برخلاف میل زن بر او تحمیل شده باشد.

خشونت علیه زنان در خانواده می‌تواند عوامل زیادی داشته باشد که مهمترین آنها ساختار مردسالارانه، وابستگی اقتصادی زنان، عدم حاکمیت قانون، سطح پایین آگاهی و بی‌سوادی مردم، تفسیر مردانه و سخت‌گیرانه از باورها و ارزش‌های دینی؛ تقسیم کار ناعادلانه و ... می‌باشند. خشونت علیه زنان پیامدهای زیادی نیز به دنبال دارد که شایع‌ترین شان اقدام به خودکشی، ترک خانه، روسپی‌گری، طلاق، تجدید و بازتولید خشونت و غیره می‌باشند. آنچه به عنوان یکی از مهمترین دست‌آورد این پژوهش به حساب می‌آید تحلیل خشونت علیه زنان در زمینه نظریات مختلف جامعه‌شناسی می‌باشد.

پیشنهادهای

۱. وزارت / ریاست امور زنان با همکاری نهادهای حمایت‌کننده می‌تواند قانون منع خشونت علیه زنان را در قالب کمپین، کنفرانس، سیمینار، نمایشنامه، آگاهی‌دهی تلویزیونی، نصب تصاویر در اماکن عمومی، برگزاری گفتمان، گفت و گو، بحث، پرسمان و ... به زنان و مردان آموزش دهد تا از حقوق شان آگاهی پیدا کنند.

۲. از جایی که عامل اصلی خشونت‌های جنسیتی علیه زنان و خشونت‌های خانوادگی مردان اند، و بخشی از مسأله عدم آگاهی و باور مردان به حقوق برابر زنان است، لازم است مردان افغان به گونه جدی و استراتژیک در برنامه‌های توانمندسازی زنان شامل شوند تا نگرش آنها درباره زنان و جنسیت تغییر یافته به ارزش و حقوق برابر زنان باورمند گردند تا در آینده

خشونت کمتری بر زنان روا دارند.

۳. باید همه منابعی که خشونت علیه زنان را زمینه سازی و یا مشروعیت بخشی میکنند؛ مثل برخ برنامه های رسانه ها، برخ تفاسیر سخت گیرانه دینی، برخ سنتهای فرهنگی و اجتماعی و... شناسایی شده با نگاهی استراتژیک و البته درازمدت به فکر مقابله اندیش مندانه با آنها شد و اجازه نداد بیش از این بر زنان جامعه ما ظلم شود و به سادگی مورد خشونت نزدیکان خود در خانواده قرار گیرند. این کار با کمک نهادهای تحقیقاتی و مراکز پالیسی ساز در کشور میتواند صورت گیرد.

۴. وزارت/ ریاست امور زنان در همکاری با وزارت/ تحصیلات عالی و معارف میتواند موضوع و یا مضمون جنسیت را وارد نظام آموزشی کند تا استادان به صورت جدی آن را برای کودکان و جوانان آموزش دهند و این روش میتواند ذهنیت کودکان و جوانان را نسبت به پدیده جنسیت و نابرابریهای جنسیتی و از جمله خشونت علیه زنان حساس نمایند.

۵. وزارت/ ریاست صحت عامه میتواند برنامه های آموزشی مسایل جنسی را به صورت غیر مستقیم آغاز نموده و به مرور زمان و با آمادگی شرایط فرهنگی به صورت رسمی مسایل جنسی را برای جوانان و به ویژه زوجهای جوان آموزش دهد تا آنها از آسیبهای احتمالی روابط جنسی ناآگاهانه و ناسالم که منجر به ارتکاب خشونت میگردد، مطلع گردند.

۶. وزارت/ ریاست امور زنان در همکاری با وزارت حج و اوقاف میتواند طوری برنامه ریزی کند که امامان مساجد هر هفته یا در خلال مناسبتها، خشونت علیه زنان را از دیدگاه اسلام بررسی نموده، علل و پیامدهای آن را به عامه مردم ابلاغ نمایند. البته این تبصره- ها باید در هماهنگی و نظارت مشترک وزارت/ ریاست حج و اوقاف و امور زنان ارائه گردد. هرچند ممکن است وزارت/ ریاست امور زنان در این مسیر با مقاومتهای زیادی رو به رو شود؛ اما با توجه به نفوذ علما، قطعاً نتیجه به دست آمده در نهایت ارزش این قربانی را دارد.

۷. وزارت/ ریاست امور زنان در همکاری با مراکز جندر وزارت/ ریاست تحصیلات عالی و بخشهای تحقیقاتی دانشگاه‌ها، به ویژه رشته‌های علوم اجتماعی مثل جامعه‌شناسی و مطالعات جنسیت و... اقدام به مطالعه علمی پدیده خشونت علیه زنان در بستر فرهنگی- اجتماعی جامعه افغانی به صورت هدفمند نمایند. مطالعات عمیق و علمی پدیده خشونت میتواند دولت را به صورت عام و وزارت/ ریاست امور زنان را به صورت خاص قادر به سیاست‌گذاری کارا نماید. این کار با توجه به انرژی بالقوه موجود در دانشگاه‌ها از طریق ایجاد تفاهم‌نامه بین این ریاست/ وزارت و نهادهای تحصیلات عالی و جهت دادن پروژه‌های تحقیقاتی از جمله پایان‌نامه‌های لیسانس و ماستری دانشجویان، بسیار کم‌هزینه و عملی به نظر میرسد.

۸. از جایی که نتایج تحقیق‌های مرتبط با خشونت علیه زنان نشان میدهد که برنامه‌های رسانه‌های تصویری مثل تلویزیون به صورت مستقیم و یا غیرمستقیم در ترویج و افزایش خشونت علیه زنان نقش دارند وزارت/ ریاست امور زنان در همکاری با وزارت/ ریاست اطلاعات و فرهنگ میتواند نظارت جدی‌تری بر محتوای رسانه‌ها داشته تا از این طریق یکی از عوامل تولید کننده و بازتولید کننده خشونت علیه زنان تا اندازه‌ی مدیریت شود.

۹. وزارت/ ریاست امور زنان با همکاری نزدیک با نهادهای عدلی و قضایی مسأله تعقیب جدی و قانونی قضایای خشونت علیه زنان و خشونت‌های خانوادگی را پیگیری نموده تلاش شود تا مطمئن گردد خانمها در همه نقاط کشور به نهادهای عدلی و قضایی و عدالت دسترسی دارند و در صورت قربانی شدن، امکان دسترسی به منابع قانونی برای شکایت و احقاق حقوق خود را دارند.

۱۰. ریاست و وزارت امور زنان به عنوان یک نهاد پالیسی‌ساز، باید یک دیدگاه جامع برای سالهای آینده در مورد تقویت جایگاه زنان در جامعه افغانی و کاهش خشونت‌های جنسیتی علیه زنان روی دست بگیرد که بر اساس آن، همه نهادهای دولتی و غیردولتی به عنوان بخشی از مأموریت اجتماعی- فرهنگی خود، مسأله توانمندسازی زنان و کاهش خشونت علیه آنها را در برنامه‌های اجرایی خود گنجانده در راستای آن کار نمایند و سالانه از اجراءات شان به این وزارت/ ریاست گزارش دهند.

منابع

۱. آبوت، پاملا و والاس، کلر. (۱۳۸۰). **جامعه شناسی زنان**. مترجم منیژه نجم عراقی. تهران: نشر نی
۲. تامین، ملوین. (۱۳۸۸). **جامعه شناسی قشربندی و نابرابری های اجتماعی**. مترجم عبدالحسین نیک گهر. تهران: توتیا.
۳. **خشونت علیه زنان**. (۴). ماهنامه حقوق بشر، سال ۱۴، شماره ۱۲.
۴. **زنان و خشونت علیه زنان**. (۴). ماهنامه حقوق بشر، سال ۱۴، شماره ۱۰.
۵. سالاری فر، محمد رضا. (۱۳۸۸). **تبیین علل و زمینه های خشونت خانگی**. ب ج: ناشر مطالعات اسلام و روان شناسی.
۶. ضالعی، عبدلقدیر. (۱۳۹۴). **چیستی خشم و پرخاشگری و عوامل خشونت در افغانستان**. کجا: ناشر اصلاح آنلاین.
۷. کوئن، بروس. (۱۳۹۳). **مبانی جامعه شناسی**. ترجمه غلام عباس توسلی و رضا فاضل. تهران: علوم اجتماعی.
۸. گیدنز. آنتونی. (۱۳۹۴). **جامعه شناسی**. ترجمه حسن چاووشیان. تهران: نشر نی.
۹. نهاد حقوق زنان و طفل. (۱۳۹۴). **ریشه یابی عوامل آزار و اذیت جنسی در برابر زنان و دختران و راه های مبارزه بآن در افغانستان**: ناشر نهاد حقوق زنان واطفال.
۱۰. وزارت امور زنان. (۱۳۹۱). **اولین گزارش از تطبیق قانون منع خشونت علیه زنان**. کابل: وزارت امور زنان.
۱۱. فیروز جایان، علی اصغر و رضایی چراتی، زهرا. (۱۳۹۳). **تحلیل جامعه شناسی خشونت زنان علیه مردان**. فصلنامه توسعه اجتماعی، شماره ۹، زمستان ۱۳۹۳.